

ستارخان سردار ملی

حسین اسعدی هوجقان *

اشاره

در بین مردانی که برای دفاع از مشروطیت و حقوق ملت، دست به اسلحه برده و آن را پس از استبداد صغیر، دو مرتبه بازگردانیده‌اند، ستارخان، سردار ملی، مقام اول را دارد. شایان ذکر است که با بیدار شدن از خوابی سنگین و دراز، و با دگرگون شدن نظام کهن اجتماعی و سیاسی، و پیچیدن بوی مشروطه و آزادی، ایران راهی دشوار در پیش داشت. زمانی که در تهران، قبر مشروطه‌خواهان نیش و استخوان‌های آنها آتش زده می‌شود و روزگاری که ایسران در خفقان استبداد فرورفته بود، در سمت شمال غربی کشور، در شهر تبریز، عکس آن حوادث رخ می‌داد.

کوی امیرخیز، یعنی مقرّ عملیاتی ستارخان، در این دوران ورد زبانها شده بود تا دولت داخلی، برای فرونشاندن شورش، ناگزیر، دست به دامان لیاخوف روسی شود؛ غافل از این که رهبری این شورش، در دست ستارخان و به حق، قهرمان مشروطیت ایران بوده است.

زندگی نامه ستارخان

ستار، در سال ۱۲۸۴ یا ۱۲۸۵ قمری در خانواده حاج حسن، از مردم قره‌داغ (ارسباران) و به احتمال قوی در محال گورمه دوز قره داغ آذربایجان، متولد شد.^۱ ستار، سومین پسر از چهار پسر حاج حسن، از همسر دومش بود.^۲ حاج حسن را بزازی دوره‌گرد معرفی کرده‌اند که از تبریز پارچه می‌خرد و در روستاهای ارسباران و در میان ایل محمد خانلو و دهقان‌های

* دانشجوی کارشناسی تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد.

۱- رئیس نیا و دیگران: *دو مبارز جنبش مشروطه*، آگاه، تهران، ۱۳۵۷، ص ۷.

۲- امیرخیزی، اسماعیل: *قیام آذربایجان و ستارخان*، کتاب فروشی تهران، تهران، ۱۳۳۹، ص ۹. پناهی سمنانی، محمد: *ستارخان سردار ملی و نهضت مشروطه*، کتاب نمونه، تهران، ص ۴۵.

حسن آباد و میشه پاره و خداآفرین و منجوان به فروش می‌رسانید.^۱ و از این طریق امرار معاش می‌کرد. او از همسر اول خود، پسری به نام اسماعیل و دو دختر داشت که به نوشته منابع، چون اسماعیل در درگیریهای خود توسط مظفرالدین میرزا به قتل رسیده بود، این امر تأثیر عمیقی در روحیه ستار گذاشت.^۲ حاج حسن از همسر دوم، صاحب یک دختر به نام ام کلثوم و سه پسر به نامهای غفار، ستار و عظیم بود.^۳

ستار نوجوان، در کار ستاری و دوره‌گردی پدرش، گاه‌گاهی او را یاری می‌کرد، شرایط و اوضاع اجتماعی، به ستار اجازه رفتن به مکتب و نشستن در پای درس استاد را نداد، ولی کناره‌های سبز و خرم ارس و کوه‌های سرسخت قره‌داغ و دشت‌های گسترده و در یک کلام، محیط جغرافیایی و اجتماعی زندگی، به ستار تجارب فراوانی را آموخت.^۴

ستار، پس از آن جریان درگیری با قاطرچیان که منجر به زندانی شدن او شد و در نهایت با وساطت یکی از مجتهدان، که گویا حاجی میرزا جواد بود، آزاد می‌گردد و دیگر در بین مردم، ستارخان شناخته می‌شود.^۵

باید گفت تا زمانی که ستارخان به نهضت مشروطیت پیوست، یعنی از دوران زندگی او تا ۱۶ و ۱۷ سالگی، اطلاع آن‌چنانی در دست نیست، جز چند موردی که در بالا ذکرش رفت؛ البته در ادامه مبحث این بخش، به پاره‌ای از رشادتهای این فرد، تا پیوستن به نهضت می‌پردازیم.

ستار، در قحطی معروف سال ۱۳۱۶ قمری تبریز، به همدستی یاران خود، در انبارهای غله محتکران را باز کرده و محتویاتشان را بین اهالی شهر تقسیم کرد.^۶ همچنین، منابع

۱- امیرخیزی، همان، ص ۱.

۲- پناهی سمنانی، همان، ص ۲۷.

۳- امیرخیزی، همان، ص ۳۲، پناهی سمنانی، همان، ۲۸.

۴- رئیس‌نیا، همان، ص ۱۲؛ پناهی سمنانی، همان، ص ۲۸.

۵- امیرخیزی، قیام آذربایجان و ستارخان، ص ۱.

۶- مدنی، سیدرضا جلال‌الدین: تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران، دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۶۶، ص ۱۸۰؛ رئیس‌نیا، رحیم و دیگران: همان، ص ۱۲.

از عضویت او در دسته لوطیان شهر خبر داده‌اند، که باید گفت این دسته، فعالیت‌شان هم‌سنگ با گروه جوان مردان (عیاران) می‌شده است، نه به معنای ظاهری و دیگری آن. کشاکش ستارخان با دولت، تا آغاز جنبش مشروطه به طول انجامید و طی این دوره، او بارها به زندان افتاد و پس از رهایی باز به ادامه کار خود پرداخت. باید اشاره کرد که در پی انجام دادن وظایفی که بر عهده او محوّل شده بود؛ همچنین، در سایه خدمات وی به مردم و ستیز با قدرت‌مداران زورگو، آوازه خدمت وی را به مظفرالدین میرزا رسانید و سرانجام، او را با لقب خانی، در دسته تفنگ‌داران ولیعهد استخدام کرد.^۱

ستار، در طی این دوران، به سفرهای داخلی از قبیل تهران و مشهد پرداخت و همچنین برای دور ماندن از دید مأمورین دولتی، به زیارت عتبات عالیات رفت و بعد از بازگشت از سفر دوم خود به عتبات تا آستانه مشارکت او در انقلاب مشروطه، به اسب‌فروشی و ساختمان‌سازی و کارهایی از این قبیل پرداخت.^۲

پس از بمباران مجلس، وارد انجمن ایالتی آذربایجان شد.^۳ در روزگاری که استبداد حکم‌فرما بود، وی در مرحله کوچک امیرخیز با قوای دولتی در جنگ و ستیز بود.^۴ آزادمردان آذربایجان به رهبری ستارخان در برابر دیو استبداد برخاستند و با ورود قشون روس به تبریز و به دلیل خطر قوای روس، در اواخر جمادی‌الثانی ۱۳۲۷ قمری به کنسول‌خانه عثمانی پناهنده شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱ - پناهی سمنانی، محمداحمد: همان، ص ۳۹.

۲ - مجتهدی، مهدی: رجال آذربایجان در عصر مشروطیت، به کوشش غلامرضا طباطبائی مجد، زرین، تبریز، بی‌تا، ص ۱۵۴؛ پناهی سمنانی، محمد احمد: همان، ص ۴۶.

۳ - مجتهدی، مهدی: همان، ص ۱۵۵؛ مدنی، سیدرضا: همان، ص ۱۸۰.

۴ - مجتهدی، مهدی: همان، ص ۱۵۵.

سرانجام، در جریان خلع سلاح مجاهدین و چند سال پس از فتح تهران و پیروزی انقلاب مشروطیت، در عصر روز سه‌شنبه، ۲۵ آبان ماه ه. ش، مطابق با ۲۸ ذی‌حجه ۱۳۳۲ ه. ق. و در حالی که ۴۸ سال بیشتر نداشت فوت شد.^۱

اندیشه‌ها

ستارخان یک رهبر نظامی بود و برای رهایی و نجات میهن و مردم ستم‌دیده می‌جنگید و بنا به قول خودش که: «من خود را سگ ملت می‌دانم، نهایت این که شاید سگ اصیل بودم و جلوتر افتادم.»^۲ وی هیچ‌گاه، برای به دست آوردن زور و ثروت و مطامع دنیوی، دست به سلاح نبرد، و تنها قصد وی، رهایی میهن و ملت بوده است. کسروی می‌نویسد: «در جنبش مشروطه، دو دسته، با در میان داشته‌اند: یکی وزیران، درباریان و مردان برجسته و به نام و دیگری، بازاریان و کسان گمنام و بی‌شکوه. آن دسته، کمتر، یکی درستی نمودند و این دسته، کمتر، یکی، نادرستی نشان دادند. هر چه هست، کارها راه این دسته گمنام و بی‌شکوه، پیش بردند و تاریخ باید به نام ایشان نوشته شود.»^۳

با توجه به این اصل، باید گفت، که ستارخان، از طبقه دوم، بوده است، که آوازه وی، او را در جرگه برجسته‌گان انقلاب، جای داد. پس باید گفت، که نهضت مشروطیت، از نوع جنبش‌های آزادی‌خواهی، طبقه‌شهرنشین بود. مهم‌ترین عناصر تعقل اجتماعی و ایدئولوژی آن نهضت راه، دموکراسی سیاسی، یا لیبرالیسم پارلمانی می‌ساخت.^۴ بایستی، خاطر نشان کرد، که در این جنبش، همانند سایر تکانهای اجتماعی، طبقات و گروه‌های مختلف مشارکت داشته‌اند.

۱ - مجتهدی، همان، ص ۴۷۸؛ پناهی سمنانی، محمد احمد: همان، ص ۵۰۶.

۲ - رئیس‌نیا، رحیم و دیگران: همان، ص ۱.

۳ - کسروی، احمد، تاریخ مشروطه ایران، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، ص ۴.

۴ - آدمیت، فریدون: فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطه ایران، پیام، تهران، ۱۳۶۳، ص ۳.

کسروی، در جای دیگر دور از انصاف قضاوت کرده و می‌گوید: «کم‌کم رشته از دست خردمندان، بیرون رفته، بدست آشوب‌گران می‌افتاد و کم‌کم، برخی نایسامانی‌ها پدیدار می‌گردید.»^۱ و یا این که در ادامه مبحث خود در این زمینه می‌آورد «اینان، معنی قانون اساسی را نمی‌دانستند و با این همه، در طلبیدن آن پافشاری می‌نمودند.»^۲ چرا که، این عده، اگرچه، معنی قانون اساسی را نمی‌دانستند، ولی با تمام وجود خود، نیازهای اساسی حیات خود را می‌شناختند، و به قول رئیس‌نیا «خون سرخ همان، توده به اصطلاح عامی و بی‌سواد بود، که جوهر قلم، محرران و باسواد اصول قانون اساسی شد.»^۳

ستارخان، با تمام وجود خود، همانند سایر مردم آزاده، بی‌دادگری و ظلم استبداد، را احساس کرده بود، با این اوصاف، چگونه می‌توانست در مقابل، دادخواهی، هم‌نوع به زنجیر کشیده خود، خاموش بنشیند. مردانی از این دست، درست است، که توفیق رفتن مکتب را نداشته‌اند، ولی، با فهم و شعور و دریافتی که از نیک و بد روزگار داشته‌اند، و همچنین، در پی نیازهای مردمی بود، که با شور و ایمانی که باعث تعجب و شگفت تماشاگران سطحی‌نگر و پرادعا شده بود، پیکار می‌کردند.

آثار

همان‌گونه که، قبلاً هم گذشت، از آن جایی که، ستارخان، به مکتب نرفته بود، همچنین، جزو مبارزان نظامی و رهبر سازمان دهنده مجاهدین، بوده است، از وی آثاری نوشتاری در دست نیست.

۱ - کسروی، احمد: همان، ص ۳۲۶.

۲ - کسروی، احمد: همان، ص ۳۲۶.

۳ - رئیس‌نیا، رحیم و دیگران: همان، ص ۱۸.

خصایل اخلاقی

ستارخان، صاحب اخلاق نیکو و خصلت‌های پسندیده‌ی فراوانی بوده است که در زیر، به نقل از امیرخیزی، فهرست‌وار به ذکر چند نمونه از آن‌ها بسنده می‌کنیم.

شجاعت و رشادت، عزم و اراده، مهارت در فنون جنگ، مراعات احتیاط که ستار همیشه جانب احتیاط را پیش می‌گرفته است، درست‌قولی، حق‌شناسی که یکی از ویژگی‌های خوب اخلاقی ستارخان بوده است، گذشت و اغماض و همچنین اعتماد به نفس که گویا از روحیه فوق‌العاده بالایی برخوردار بوده است و حب‌وطن و مواردی از قبیل اعتقاد به رحمت خداوند و دینداری وی را می‌توان نام برد.^۱

نتیجه

در تحلیل نهایی این قضیه، بایستی گفت که آن‌گونه که باید و شاید، ستارخان معرفی و شناسانده نشده است، هرچند که اهل قلم در مورد او مطالبی نوشته‌اند ولی عده‌ای، فعالیت‌های وی را خارج از محدوده قانون و نظم فهمیده‌اند.

در یک جمع‌بندی کلی، باید خاطر نشان کرد که ستار هرچند صاحب تحصیلات آن‌چنانی نبوده است، ولی درکی که وی از اوضاع داشته، کاملاً در تلاش برای رهایی و نجات ملت و مردم ستم‌دیده از جنگال عقاب استبداد بوده است و تاریخ مشروطیت ایران مدیون چنین اشخاصی می‌باشد، هرچند که پس از انقلاب، مشروطه‌خواهان حمایت آن‌چنانی از وی به عمل نیاوردند، اما در تاریخ، به روی هیچ واقعبینی گرد فراموشی نخواهد نشست.

کتابنامه

- ۱- امیرخیزی، اسماعیل: *قیام آذربایجان و ستارخان*، کتابفروشی تهران، تهران، ۱۳۳۹ خورشیدی.
- ۲- رئیس‌نیا، رحیم و دیگران: *دو مبارز جنبش مشروطه*، آگاه، تهران، ۱۳۵۵ خورشیدی.
- ۳- کسروی، احمد: *تاریخ مشروطه ایران*، تهران: مؤسسه امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی.

تحقیقات

- ۱- آدمیت، فریدون: *فکر دموکراسی اجتماعی در نهضت مشروطیت ایران*، پیام، تهران، ۱۳۶۳ خورشیدی.
- ۲- پناهی سمنانی، محمد احمد: *ستارخان سردار ملی و نهضت مشروطه*، کتاب نمونه، تهران، ۱۳۷۶ خورشیدی.
- ۳- جلال‌الدین مدنی، سیدرضا: *تاریخ تحولات سیاسی و روابط خارجی ایران*، دفتر انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ خورشیدی.
- ۴- سفری، محمدعلی: *مشروطه‌سازان*، نشر علمی، بی‌جا، ۱۳۷۰ خورشیدی.
- ۵- مجتهدی، مهدی: *رجال آذربایجان در عصر مشروطیت*، به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد، زرین، تبریز، بی‌تا.